



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سیزدهم
موضوع جزئی: ادله منکرین جواز تقلید ابتدائی از میت
سال دوم
تاریخ: ۱۶ اسفند ۱۳۹۰
مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۳۳
جلسه: ۷۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل سوم: اجماع

دلیل سوم قائلین به عدم جواز تقلید ابتدائی از میت اجماع است؛ بعضی از بزرگان ادعای اجماع بر عدم جواز تقلید ابتدائی از میت کرده‌اند. البته در بین کسانی که به آنها نسبت داده می‌شود که ادعای اجماع کرده‌اند بعضی به صراحت به اجماع اشاره کرده‌اند از جمله مرحوم وحید بهبهانی^۱ ولی بعضی از بزرگان تصریح به اجماع نکرده‌اند لکن از کلام آنها شاید بتوان ادعای اجماع را استفاده کرد. در هر صورت اجمالاً قائلین به عدم جواز تقلید ابتدائی از میت ادعا می‌کنند این مسئله در مذهب امامیه اجماعی است در حالی که اهل سنت قائل به جواز تقلید ابتدائی از میت هستند. اجماع هم کاشف از رأی معصوم است و طبیعتاً معتبر است. مخالفت اخباری‌ها و میرزای قمی هم مضر به اجماع نیست چون اگر اخباریین و میرزای قمی قائل به جواز تقلید ابتدائی از میت شده‌اند این به جهت مبنای خاص آنها بوده است؛ میرزای قمی به جهت اعتقاد به انسداد باب علم و حجیت مطلق ظن قائل به این مطلب شده و اخباری‌ها هم که اساساً تقلید مصطلح را مشروع نمی‌دانند و به این خاطر قائل به جواز تقلید ابتدائی از میت شده‌اند. لکن این مخالفت لطمه‌ای به اجماع نمی‌زند؛ چون گویا مخالفت آنها با یک امری است که از محل بحث خارج است (ما در فرض پذیرش تقلید اصطلاحی و انفتاح باب علم این مسئله را رسیدگی می‌کنیم).

بررسی دلیل سوم:

ما سابقاً به مناسبت بحث از رادع سیره عقلاییه مبنی بر جواز تقلید ابتدائی از میت اشاره کردیم که تحقق این اجماع محل تأمل است؛ چون این مسئله اساساً در بین بسیاری از علمای متقدم مطرح نبوده است. اگر اصولاً یک مسئله‌ای مورد تعرض گروهی واقع نشده بود ما نمی‌توانیم آن گروه را در دایره مجمعین محسوب کنیم. وقتی می‌توان ادعای اجماع کرد که علما عموماً متعرض مسئله شده باشند و رأی مخالف نداشته باشند لکن در اینجا که بسیاری از علما اصلاً متعرض این بحث نشده‌اند نمی‌توانیم ادعای اجماع کنیم. لذا در این موارد بهتر این است که تعبیر بلاخلاف یا اتفاق شود.

۱. الفوائد الحائریة، ص ۲۶۰.

بزرگانی هم در این باره همین تعبیر را کرده‌اند مثلاً محقق ثانی اینگونه می‌فرماید: «لایجوز الاخذ عن المیت مع وجود مجتهد الحی بلاخلاف بین علماء الامامیة».^۲ ایشان تعبیر به عدم خلاف کرده گرچه عده‌ای از این تعبیر استفاده کرده‌اند که محقق ثانی مدعی اجماع است ولی از این عبارت ادعای اجماع بدست نمی‌آید چنانچه سابقاً هم منقح شد که اگر کسی ادعای عدم خلاف کرد این با اجماع متفاوت است.

یا مثلاً شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: «و لم يتحقق الى الآن فی ذلك خلاف ممن يعتد بقوله من اصحابنا».^۳ این عبارت شهید ثانی هم ظهور در ادعای اجماع ندارد، می‌فرماید تا الآن من در بین کسانی که به قول آنها می‌شود اعتنا کرد، مخالفی پیدا نکردم.

البته شهید ثانی در جای دیگری جمله‌ای دارند که شاید آن جمله ظهور در ادعای اجماع داشته باشد؛ ایشان فرموده: «و لا قائل بجواز تقليد المیت من اصحابنا السابقين و علمائنا الصالحين فانهم ذكروا فی كتبهم الاصولية و الفقهية قاطعين بما ذكروه».^۴ این عبارت را شاید در ادعای اجماع ظاهرتر بدانیم ولی در همین عبارت هم به صراحت ادعای اجماع نشده است.

در هر صورت تحقق و تحصیل اجماع با وجود عدم تعرض بسیاری از بزرگان به این مسئله مشکل است و اولی این است که تعبیر لاخلاف و یا اتفق اصحابنا شود چنانچه در عبارات یاد شده ملاحظه فرمودید. بله عرض کردیم مرحوم وحید بهبهانی به صراحت به همراه بعضی دیگر ادعای اجماع کرده‌اند ولی بهرحال صرف نظر از اینکه از عبارات محقق و شهید ثانی بتوانیم ادعای اجماع را استفاده کنیم یا نکنیم مسئله این است که تحقق اجماع مشکل است.

با توجه به این نکته که بسیاری از بزرگان متعرض این بحث نشده‌اند و هم چنین در مسئله مخالف هم وجود دارد یعنی در بین کسانی هم که متعرض شده‌اند از جمله مقدس اردبیلی قائل به جواز تقلید ابتدائی از میت هستند. بنابراین به طور کلی می‌توان اجماعی در مسئله وجود ندارد.

بر فرض هم اجماع محقق باشد این به عنوان یک اجماع تبعیدی کاشف از رأی معصوم شناخته نمی‌شود چون محتمل المدرکیه می‌باشد و اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه کاشف از رأی معصوم نیست. به این جهت می‌گوییم این اجماع محتمل المدرکیه است که چون احتمال می‌دهیم مستند مجمعی اصله الاشتغال یا ظهور ادله در شرطیت حیات در مفتی باشد بنابراین این اجماع قابل استدلال نیست.

اشکال به آقای خوئی:

مرحوم آقای خوئی همین اشکال را به اجماع کرده، ایشان هم فرموده این اجماع یک اجماع تبعیدی و کاشف از رأی معصوم نیست چون احتمال دارد مجمعی به همین ادله استناد کرده باشند لکن با وجود مناقشه در اجماع ایشان تصریح

۲. شرح الالفیه، مجموعه آثار محقق کرکی، ج ۷، ص ۲۵۳.

۳. مسالک، ج ۳، ص ۱۰۹.

۴. رسائل شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۴.

می‌کند که ضرورت مذهب شیعه اقتضاء می‌کند اخذ به فتوای مجتهد میت ابتدائاً جایز نباشد ولو در جایی که مجتهد میت اعلم باشد. آن وقت جای این سؤال هست که چطور ایشان از طرفی در مسئله‌ی عدم جواز اخذ به فتوای میت ابتدائاً ادعای ضرورت و بدهت دارند و از طرف دیگر در اجماع مناقشه می‌کنند؛ اگر چیزی از ضروریات مذهب باشد حتماً اجماعی هم خواهد بود. لذا این سخن کمی عجیب به نظر می‌رسد.

دلیل چهارم: سیره عقلائیة

دلیل چهارم بر عدم جواز تقلید ابتدائی از میت سیره عقلائیة است؛ ملاحظه فرمودید سیره عقلائیة را هم قائلین به جواز مورد استدلال قرار دادند و هم قائلین به عدم جواز کما اینکه به آیات و روایات هم هر دو گروه استدلال کردند. قائلین به عدم جواز تقلید ابتدائی از میت می‌گویند سیره عقلائیة که مهمترین دلیل حجیت فتوای مجتهد و جواز تقلید می‌باشد فقط در مورد احیاء جریان دارد و شامل فتوای مجتهد میت نمی‌شود؛ برای استدلال به این سیره دو تقریب ذکر شده است:

تقریب اول: اینکه سیره عقلائیة که بر جواز رجوع به میت قائم شده توسط شارع مورد ردع قرار گرفته؛ ردع شارع هم از ادله‌ای که ظهور در اعتبار حیات در مفتی دارند استفاده می‌شود پس درست است که سیره عقلائیة بر رجوع به اموات است لکن شارع نسبت به این سیره مخالفت و ردع کرده و نارضایتی خود را از اخذ به فتوای اموات و رجوع به اموات اعلام کرده است. وقتی شارع رسماً با کاری که در بین عقلاء جریان دارد مخالفت کرده، طبیعتاً نتیجه این می‌شود که تقلید از میت جایز نباشد.

تقریب دوم: این تقریبی است که امام (ره) برای این سیره بیان فرموده‌اند که ما قبلاً هم به این تقریب اشاره کردیم؛ امام می‌فرمایند: در ارتکاز عقلاء فرقی بین فتوای حی و میت نیست چون آنچه در نظر عقلاء مناط و ملاک است این است که رأی و فتوی اعم از اینکه متعلق به حی باشد یا متعلق به میت، در هر صورت طریق الی واقع است و در طریقی الی الواقع فرقی بین فتوای حی و فتوای میت نیست. این ارتکاز عقلاء است ولی صرف ارتکاز عقلاء کفایت نمی‌کند بلکه باید بنای عملی عقلاء هم در این مورد ثابت شود یعنی روش عملی عقلاء این باشد که به اموات هم رجوع کنند و در بین مردم متعارف باشد اگر این چنین باشد که عقلاء عملاً به اموات رجوع کنند و این امر در بین آنها متعارف باشد آنگاه ما از عدم ردع شارع می‌توانیم رضایت و تأیید او را استفاده کنیم. پس عدم ردع شارع به شرطی کاشف از رضایت اوست که عقلاء عملاً به آن شیوه و روش عمل کنند. باید ثابت شود که عقلاء عملاً به اموات رجوع می‌کردند و الا اگر فرض کنیم اساساً عقلاء بر طبق نظر و رأی میت عمل نمی‌کردند یا ثابت شود که چنین چیزی بین آنها متعارف نبوده در این موارد ما از عدم ردع شارع نمی‌توانیم تأیید و رضایت او را استفاده کنیم چون عدم ردع و سکوت در برابر روش متعارف عقلائیة به معنای تأیید است لکن اگر چیزی در بین عقلاء متعارف نبود، سکوت شارع نشانه رضایت او نیست. ما در این مورد وقتی به سیره عقلاء در صدر اول رجوع می‌کنیم، می‌بینیم در آن زمان اصلاً رجوع به اموات ممکن و متعارف نبود چون هنوز کتب فتوایی تدوین نشده بود تا بگوییم آنها به کتب اموات رجوع می‌کردند و شارع هم از آن ردع نکرده است. در آن زمان صرفاً کتب حدیثی بوده و بعد کتب فتوایی بر وزان و قالب نقل اخبار تدوین و سپس کتب تفریعی استدلالی نوشته شد. که این بعد از

عصر ائمه (ع) بود. پس اساساً اخذ از اموات ابتدائاً در صدر اول نه ممکن بود و نه متعارف. بر این اساس معنی ندارد ما از عدم ردع شارع و سکوت او رضایت و تأیید او را نسبت به این امر استفاده کنیم.

خلاصه بیان امام (ره) این است که سیره عقلائی بر جواز تقلید ابتدائی از میت نداریم و از عدم ردع شارع نمی‌توانیم تأیید شارع را استفاده کنیم چون اصلاً این سیره در آن زمان متعارف نبود.^۵

فرق تقریب اول و دوم: در تقریب اول مستدل می‌گوید شارع نسبت به سیره عقلاء مبنی بر اخذ به اموات ردع کرده و رادع هم ادله دال بر اعتبار حیات در مفتی است یعنی اصل وجود سیره عقلاء بر رجوع به اموات را پذیرفته لکن ادعا می‌کند شارع از این سیره منع کرده است اما در تقریب دوم مستدل ادعا می‌کند اساساً بنای عملی عقلاء برای ما ثابت نیست ولو اینکه در ارتکاز عقلاء این امر وجود دارد و حداقل این بنای عقلاء در صدر اول نسبت به کتب دینی متعارف نبوده تا از عدم ردع شارع رضایت و تأیید او را استفاده کنیم. طبق این تقریب گویا عدم ردع شارع را پذیرفته است یعنی امام (ع) ادعا نمی‌کند آن سیره توسط شارع ردع شده و گویا قبول کرده که شارع جایی سخنی مبنی بر مخالفت با این سیره به میان نیاورده لکن می‌فرماید این عدم ردع کاشف از رضایت شارع نیست چون اساساً بنای عملی عقلاء در اخذ ابتدائی به اموات محقق نشده و در آن زمان ممکن و متعارف نبوده است.

بررسی دلیل چهارم:

آیا این دلیل می‌تواند عدم جواز تقلید ابتدائی از میت را اثبات کند یا نه؟

به نظر می‌رسد هر دو تقریب محل اشکال است:

اما اشکال تقریب اول: در تقریب اول اصل وجود سیره عقلاء مبنی بر رجوع به رأی اموات پذیرفته شده لکن مستدل ادعا می‌کند که شارع از این سیره ردع کرده است؛ مشکل این تقریب این است که چنین رادعی وجود ندارد (چنانچه سابقاً بیان کردیم) سؤال از این مستدل این است: رادع این سیره عقلائی چیست؟ خودش ذکر کرده: ادله جواز تقلید که ظهور در اعتبار حیات در مفتی دارد؛ چنانچه سابقاً در بررسی این ادله گفتیم که هیچ یک از ادله دلالت بر اعتبار حیات در مفتی ندارد بنابراین وجود رادع در شرع ثابت نیست. پس اگر سیره عقلاء پذیرفته شده یعنی صغرای دلیل تمام است و از طرفی اگر رادعی هم از سیره عقلائی نباشد این کشف از رضایت و تأیید شارع می‌کند لذا این سیره عقلائی بر اخذ به اقوال اموات معتبر است.

اما اشکال تقریب دوم: در تقریب دوم بیان شد که ولو در ارتکاز عقلاء فرقی بین رجوع به اموات و احیاء نیست اما بنای عملی آنها بر این مسئله ثابت نشده چون این بنا در صدر اول ممکن و متعارف نبود لذا از عدم ردع شارع نمی‌توان تأیید و رضایت او را کشف کرد؛ این تقریب هم مخدوش است چون در کلام امام (ره) دو احتمال وجود دارد:

^۵. الرسائل، اجتهاد و تقلید، ص ۱۵۱.

احتمال اول اینکه امام در مقام نفی بنای عملی عقلاء به نحو کلی باشند یعنی اساساً می‌خواهند بگویند عقلاء در مقام عمل بین احیاء و اموات فرق می‌گذارند و اصولاً به اموات رجوع نمی‌کنند ولو آنکه در ارتکازشان فرقی بین احیاء و اموات نیست؛ اگر این احتمال در کلام امام داده شود ضمن اینکه این احتمال تا حدودی مجمل و مبهم است این مطلب خلاف وجدان است. آیا واقعاً عقلاء به آراء و انظار صاحبان علم ولو در قید حیات نباشند، رجوع نمی‌کنند؟ پس اگر ایشان بخواهد صغرای دلیل را انکار کند، این قطعاً صحیح نیست.

احتمال دوم اینکه منظور امام این است: عقلاء علاوه بر آنکه در ارتکازشان فرقی بین احیاء و اموات نیست بنای عملی آنها هم رجوع به اموات و احیاء می‌باشد یعنی هم عملاً و هم ارتکازاً فرقی بین احیاء و اموات نمی‌گذارند لکن این بنا در محیط شرع ثابت نشده است یعنی اینکه عقلاء از این روش در دایره امور شرعی استفاده کرده باشند، ثابت نیست چون در صدر اول رجوع به اموات اساساً ممکن و متعارف نبوده است؛ از مجموع کلمات ایشان هم استفاده می‌شود که این احتمال دوم مورد نظر است و این احتمال به ظاهر کلمات ایشان نزدیکتر است؛ اگر این احتمال مراد باشد این هم مردود است چنانچه سابقاً هم اشکال این احتمال را بیان کردیم. گفتیم با توجه به مبنای خود امام که استنباط و اجتهاد در عصر ائمه (ع) وجود داشته و با عنایت به اینکه کتب مختلف در آن زمان وجود داشتند و رجوع به کتب هم ممکن و متعارف بوده اگرچه این کتب به شکل کتب تفریعی استدلالی نبوده ولی بالاخره همان کتب مشتمل بر آراء و انظار آنها بوده و رجوع هم ممکن و هم متعارف بوده است. با این وجود آیا عدم ردع شارع کشف از رضایت نمی‌کند؟ اگر ما گفتیم بطور کلی این سیره در بین عقلاء جریان داشته که در رجوع به اهل علم فرقی بین اموات و احیاء نمی‌گذاشتند و این سیره در همه امور مردم اعم از شرعی و غیر شرعی ثابت بوده و مقتضی برای رجوع به اموات در صدر اول بوده و مانعی هم درکار نبوده است، پس ادعای عدم امکان و عدم تعارف این سیره در آن زمان صحیح نیست؛ اگر این ادعا کنار برود، پس ما می‌توانیم از عدم ردع شارع رضایت و تأیید شارع را بدست بیاوریم.

اشکال هر دو تقریب:

اشکال دیگری هم به این دلیل می‌توان کرد و آن این است که نهایت چیزی که از این دلیل استفاده می‌شود، این است که فتوای مجتهد حی معتبر است اما عدم اعتبار فتوای میت از این دلیل استفاده نمی‌شود.

بحث جلسه آینده: پس نتیجه این شد که دلیل چهارم هم نمی‌تواند ادعای قائلین به عدم جواز تقلید ابتدائی از میت را ثابت کند.

«والحمد لله رب العالمین»